



پروفیسر کاظم علی
مستشار تعلیمات فرہنگی

مہندسی اجتماعی، ابزار مہندسی فرہنگی

سید ناطق

در موضوع مهندسی اجتماعی باید دقت کنیم تا از افرادی که کوچکترین تخصص یا نگاه تربیتی ندارند، کمک نگیریم. مهندسی اجتماعی باید تحت مدیریت متخصصان علوم تربیتی، رفتاری و جامعه‌شناسان و افرادی از این دست باشد.

داشتن تصویری روشن از راهی که می‌خواهیم طی کنیم در همه زمینه‌ها و از هر لحاظ مفید است. انسان با تعیین موقعیت فعلی خود در نقطه‌ای مثل (الف)، چشم‌اندازی را پیش روی خود قرار می‌دهد و مشخص می‌کند که می‌خواهد به نقطه (ب) برسد. طبیعی است این طرح چشم‌انداز، ارزشمند است؛ زیرا نخست می‌تواند منابع مادی و انسانی خود را برای این حرکت متمرکز کند و دیگر این که در این راه می‌تواند به مسیرهای فرعی یا به عبارتی چشم‌اندازهای فرعی دیگری نیز دست پیدا کند. از مهم‌ترین فواید این کار آن است که شما با داشتن چشم‌انداز، هدفمند می‌شوید. اساساً اهداف اصلی انسان با آرزوهای بلند، امید به آینده و دیگر خواسته‌های روحی و روانی او در ارتباط است. این تصویر روشن از آینده، سلامت روحی و روانی انسان را در پی دارد.

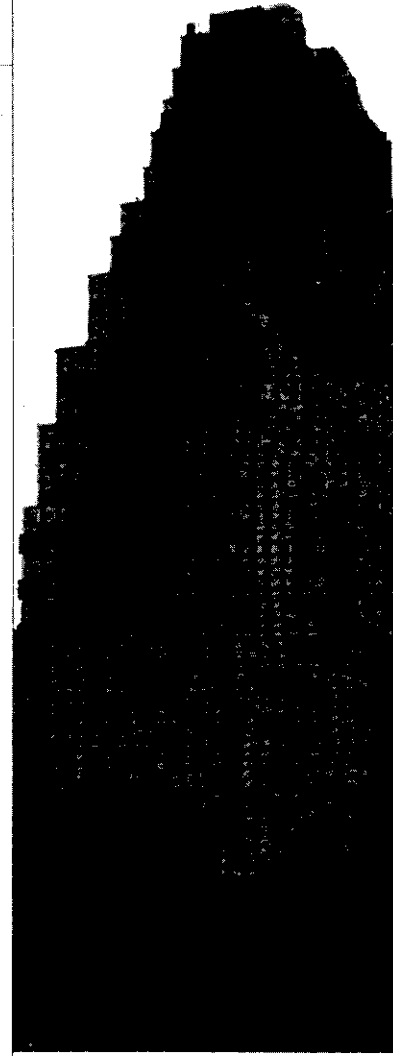
حال اگر در نقطه (الف) ایستاده باشید و تکلیف خود را ندانید و صدها مسیر در مقابل شما قرار داشته باشد، گرفتار نوعی پریشانی خواهید شد و این پریشانی در شخصیت و رفتارتان هم تاثیر خواهد گذاشت و شما را به هذیان‌گویی وامی‌دارد. حال این که شما چگونه این راه را از میان دیگر مسیرها انتخاب می‌کنید، یا آن نقطه مقصد را از میان سایر چشم‌اندازهای دیگر بر می‌گزینید، موضوع دیگری است.

ما فرض را بر این گذاشتیم که در نقطه‌ای ایستاده‌ایم و سند چشم‌انداز را برای خود تعیین کرده‌ایم. بنابراین آثار روانی و اجتماعی این انتخاب به ما کمک خواهد کرد که از پراکندگی و آشفتگی نجات یابیم. اصل موضوع یک امر مثبت و بسیار ارزشمند است که می‌تواند به ما در بسیج کردن همه توان و نیروهای مان کمک کند. در مورد چشم‌انداز کشور عزیزمان، فرض بر این است که آن را با مطالعه‌ای دقیق و با توجه به مزیت‌های نسبی، توانایی‌ها، امکانات و باور و ایمانی که در مردم خود داشته‌ایم، برگزیده‌ایم. تصور ما این است که این‌ها را با معیارهای واقعی و درست انتخاب کرده‌ایم. حال آن که قوای سه‌گانه کشور چه توش و توانی را برای پیمودن این مسیر برگرفته‌اند و چه اندازه دانش و تجربه‌های عملی همراه خود دارند، نتیجه باوری است که به پیمودن این مسیر دارند.

درواقع، بحث این است که آیا مردم محتوای سند چشم‌انداز را پذیرفته‌اند یا نه.

مسئله این نیست؛ ما بسیاری از مسائل را می‌پذیریم، اما مهم این است که تا چه اندازه به آن‌ها ایمان داشته باشیم. ایمان، شما را به حرکت وامی‌دارد و موجب می‌شود تمام امکانات خود را برای رسیدن به هدف مسورد نظرتان به کار گیرید، و گرنه اگر اعتقاد و باور قلبی نباشد، کاری پیش نمی‌رود. به‌عنوان نمونه، ما می‌دانیم بسیاری از چیزها برای سلامت ما زیان‌آورند، ولی ما باز هم به آن‌ها

عمل کرد دولت‌هایی که پس از انقلاب اسلامی در ایران بر سر کار آمده‌اند، نشان می‌دهد که آن‌ها خواهان اجرای طرح‌های زودبازده بوده‌اند. از سوی دیگر چون اغلب بعد از هر چهار سال، قدرت حاکم بر دولت در وضعیتی انتقالی از جناحی به جناح دیگر واگذار می‌شود، دولت‌ها عدم موفقیت در برخی برنامه‌های خود را به کم‌کاری‌ها و ضعف دولت‌های قبلی پیوند می‌دهند. حال برنامه‌ای با عنوان سند چشم‌انداز بیست‌ساله، حداقل به تداوم ۴ دوره دولت‌هایی نیاز دارد که با هم هماهنگ باشند. اما تجربه ۳ دهه گذشته نشانی از هم‌سویی دولت‌ها ندارد. به نظر شما به توجه به عدم هماهنگی دولت‌ها و فقدان برنامه‌ای منسجم، رسیدن به آرمان‌های سند چشم‌انداز در حوزه فرهنگ چگونه امکان‌پذیر است؟



وقتی همه مسؤولان در فرمانیه و زعفرانیه زندگی می‌کنند و رفاه و تسهیلات آن چنانی را برای خود و خانواده‌شان فراهم کرده‌اند، دیگر صحبت از ساده‌زیستی و عدالت نزد مردم چه معنایی دارد؟

روی می‌آوریم چون به ضررشان اعتقاد نداریم.

زمانی این مساله را باور خواهیم کرد که گرفتار شویم. بنابراین در بحث چشم‌انداز، مهم این است که هر سه قوه به آن ایمان داشته باشند. شرط اصلی و لازم برای دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز، به‌ویژه در حوزه فرهنگ، همین باور است.

در این مورد چند نکته به ذهن می‌رسد. نخست این که سندی که تدوین و تنظیم شده است، زیربنایی کاملاً فرهنگی دارد. محتوای این سند با بخش فرهنگی آغاز می‌شود که شامل ۲۳ بند است. جالب این است که بخش بعدی که در موضوع اقتصاد است در ادامه موضوع فرهنگ آمده و با شماره ۲۴ آغاز می‌شود.

دیگر این که ما می‌دانیم بیش‌تر مشکلات ما ریشه فرهنگی دارند. به همین دلیل، هم تصویب‌کنندگان سند و هم مقام معظم رهبری که دستور ابلاغ و اجرای آن را صادر فرمودند، همه این نکته را در نظر داشته‌اند و ایشان نیز همیشه در بیانات‌شان بر این نکته تاکید کرده‌اند که مشکلات باید ریشه‌های حل شود و ریشه آن‌ها هم فرهنگی است.

سوم این که فرهنگ با سنت و عرف ما ارتباطی تنگاتنگ دارد تا جایی که می‌توان گفت فرهنگ ما نوعی ترجیع‌بند است، یعنی از مولفه‌های آن، این است که یک‌سری از آداب و رفتارها در مواقع خاص در اعمال همه افراد جامعه ظاهر شده و تکرار می‌شود. بنابراین اگر بخواهیم برای فرهنگ‌مان برنامه‌ریزی کنیم، نمی‌توانیم این ترجیع‌بندها را حذف کرد. سوال این است که در سند چشم‌انداز، تکلیف ما با این عنصر تکرار شونده چیست؟

در این رابطه، بهترین تعبیر همان است که مقام معظم رهبری از آن به‌عنوان مهندسی فرهنگی یاد می‌فرمایند. بنده برای شما توضیح خواهم داد که باید علاوه بر مهندسی فرهنگی، به مهندسی اجتماعی نیز بپردازیم. مهندسی فرهنگی، دربرگیرنده تمام آن دل‌مشغولی‌های ماست. زیرا فرهنگ امروز، فرهنگی است آمیخته از سه عنصر یا تشکیل‌شده از سه وجه. وقتی از مهندسی فرهنگی صحبت می‌کنیم، انگار درواقع یک بحث هندسی را آغاز کرده‌ایم و از وجوه و اضلاع گوناگون یک شکل هندسی گفت‌وگو می‌کنیم. این‌ها باید به‌نحوی در کنار هم و به شکلی قرار گیرند که بتوانند هنجارهای فرهنگی تازه‌ای را شکل دهند.

سه وجهی که فرهنگ ما را شکل داده‌اند، کدامند؟

یکی از آن‌ها فرهنگ ایرانی است. دیگری فرهنگ اسلامی و وجه سوم که ما در تعامل با جهان پیرامون خود با آن مواجه هستیم، فرهنگ غرب است. فرهنگ شرقی و فرهنگ ایرانی در جاهایی کنار هم هستند؛ اما فرهنگ غرب، فرهنگ دیگری است، چه از نظر جغرافیایی و چه از لحاظ میانی و اصول. به هر روی ما به علت ارتباط با جهان، در معرض این فرهنگ هستیم.

در طول سالیان دراز، از زمانی که مسافرت به غرب، بورس‌های تحصیلی و رفت و آمدها آغاز شد، ما در معرض فرهنگ غرب قرار گرفتیم. امروز هم که دیگر تهاجم فرهنگ غرب به سفر نیازی ندارد. در حالی که شما این‌جا نشسته‌اید، طوفان‌های فرهنگی به شما می‌رسند. اگر تاریخچه طولانی این تهاجم و دست‌درازی‌های فرهنگی مورد شناسایی و مهندسی فرهنگی قرار نگیرد و به زوایای آن به خوبی نپردازیم، در همه زمینه‌ها ناهنجاری پدید می‌آید.

گروهی تمام تلاش‌شان این است که بگویند ما ایرانی هستیم و مهندسی فرهنگی را بر اساس فرهنگ ایرانی تنظیم می‌کنند. عده‌ای هم می‌خواهند تمام اضلاع این مهندسی، نشان‌گر فرهنگ اسلامی باشد و جمعی نیز می‌خواهند بین فرهنگ ایرانی و اسلامی تعادل برقرار کنند. بعضی هم می‌خواهند فرهنگ، کمی ایرانی و کمی غربی باشد و در نهایت گروهی طرفدار فرهنگ غربی به‌طور مطلق هستند. این گروه اخیر، فرهنگ پیشرفته، توسعه و پیش‌تاز را از آن فرهنگ غرب می‌دانند. در حالی که فراموش کرده‌اند تا همین چند صد سال پیش، همین غربی‌ها حتی از اصول بهداشتی

هم بی‌خبر بودند.

اهمیت مهندسی فرهنگی در بیان و کلام مقام معظم رهبری که شورای عالی انقلاب فرهنگی را مسؤول رسیدگی و پی‌گیری آن دانسته‌اند، کاملاً مشهود است. مبانی عملی آن هم به عمل و رفتار ما در حوزه حکومت و قدرت بر می‌گردد. اگر شما در جامعه‌ای برای رسیدن به یک میز و صندلی، خدا، پیامبر، تقوا و ایمان را زیر پا بگذارید، چگونه انتظار دارید مردم به این ارزش‌ها روی آورند؟ (کونوا دعاه الناس بغیر السننکم)، یعنی مردم را به غیر از زبان و با عمل به دین دعوت کنید. اگر بخواهیم مهندسی فرهنگی انجام دهیم، بنابه فرمایش رهبری که بارها بر آن تاکید کرده‌اند، باید مسؤولان نظام ساده‌زیست باشند. وقتی همه مسؤولان در فرمانیه و زعفرانیه زندگی می‌کنند و رفاه و تسهیلات آن چنانی را برای خود و خانواده‌شان فراهم کرده‌اند، دیگر صحبت از ساده‌زیستی و عدالت نزد مردم چه معنایی دارد؟ دیگر چه کسی باور می‌کند که ما می‌خواهیم این مسائل را در زندگی عمومی و فرهنگی خود برقرار کنیم؟ این‌گونه امور، نیاز به ابعاد عملی دارد. لذا باید به دغدغه‌های مقام معظم رهبری به‌درستی و به‌طور عملی پرداخته شود.

مهندسی فرهنگی دارای ابعادی نظری است که هر کس می‌تواند از زاویه‌ای به موضوع‌های آن بپردازد. اما در بعد عملی، به نظر من با حرف و نصیحت نمی‌توان کاری را از پیش برد.

ابعاد نظری مهندسی فرهنگی باید جنبه عملیاتی و اجرایی پیدا کند تا مردم در قالب این رفتارها و فرهنگ تنفس کنند و این احساس به آن‌ها دست دهد که این فرهنگ، منافع دنیا و آخرت آن‌ها را تامین می‌کند. در غیر این صورت ما گاهی برای چیزهای بسیار بی‌ارزش که پوچ‌ترین آن‌ها پست و مقام است، به جان هم می‌افتیم. اگر به فرمایش مولا علی (ع) اعتقاد داشته باشیم که این مسؤولیت‌ها به اندازه آب دهان بز هم ارزش ندارند؛ اگر واقعاً تعهد اجتماعی، اسلامی و دینی حاکم باشد؛ دیگر برای چه این همه بر سر و روی هم جنگ می‌زنیم؟

ما نیاز به تصمیمی شجاعانه و جدی داریم. در غیر این صورت، هر قدر هم در ابعاد نظری پیشرفت کنیم و دستاوردهای خوبی هم داشته باشیم، ولی در عمل ناکارآمد باشیم، به جایی نخواهیم رسید. قرار نیست هر حرکتی در حوزه فرهنگ به نتیجه برسد. با در نظر گرفتن این موضوع که تقریباً فرصت زیادی هم داریم، باید نخست به بسترسازی فرهنگی بپردازیم. مثالی که می‌زنم شاید ارتباط چندانی با موضوع نداشته باشد؛ اما می‌خواهم نشان بدهم که بحث گسترش بستر فرهنگی برای ما ایرانی‌ها، نتیجه لزوماً مطلوبی ندارد. مثلاً در بحث راهنمایی و رانندگی که ما در آن هنوز با مشکل روبه‌رو هستیم.

علت مشکل این است که خود نیروی انتظامی، قوانین را رعایت نمی‌کند. اگر نیروهای راهنمایی و رانندگی قانون را به‌خوبی رعایت کنند، مردم هم تابع آن‌ها خواهند بود. بعد نظری فرهنگ، بسیار صریح و روشن است. در قانون راهنمایی و رانندگی، حرکت در بین خطوط لازم‌الاجرا است. اولین کسی که این قانون را رعایت می‌کند باید خود پلیس باشد.

صرف‌نظر از این مثال، با توجه به تعدد مراکز فرهنگی و وجود متولیان گوناگون برای فرهنگ، چه ارگان یا سیستمی باید این بسترسازی فرهنگی را مدیریت کند؟

در کشور ما، شورای عالی انقلاب فرهنگی، به‌عنوان یک مرکز سیاست‌گذاری، این مسؤولیت را به عهده دارد. به لحاظ قانونی هم مجلس شورای اسلامی، مرکز قانون‌گذاری است. سیاست‌های کلی را که مقام معظم رهبری تعیین می‌کنند، وظیفه وضع سیاست‌های میانی نیز بر عهده شورای عالی انقلاب فرهنگی است.

مشکل ما این نیست. مثالی را برای شما می‌آورم. شما از تعدد ناوایی‌ها سؤال نمی‌کنید زیرا این همه ناوایی لازم به نظر می‌رسند. مراکز فرهنگی هم به همین صورت است؛ حتی به نظر



آفت باید با نگاه آسیب‌شناسانه نگاه کرد.

هیچ‌گاه در این زمینه مردم را نباید مقصر دانست. اگر جامعه به‌نوعی ناهنجاری دچار شود، باید نخست از کسانی که مسئولیت و قدرت در اختیارشان است، بازخواست کرد. بعد از آن‌ها، وظیفه اصلاح جامعه بر دوش نخبگان، فرهیختگان، محققان و آن‌هایی است که به هر شکلی بر جامعه نفوذ و تاثیر دارند.

در مباحث اجتماعی و فرهنگی از اعتماد به‌عنوان سرمایه اجتماعی یاد می‌کنند و می‌گویند اگر اعتماد وجود نداشته باشد و مردم به یکدیگر اعتماد نکنند؛ همه در یک فضای ناامن روحی و روانی قرار خواهند گرفت. این مسائل همه در ادامه شعارزدگی است و از بین بردن اعتماد عمومی، آثار بی‌نهایت مخربی دارد که قابل اندازه‌گیری نیست. اگر دقیق بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که از این ناحیه چه آسیب‌های عظیم فرهنگی- اجتماعی را متحمل خواهیم شد و دامنه آن به حوزه‌های دیگر هم می‌کشد و به حوزه‌های دیگر مانند اقتصاد و سیاست نیز آسیب وارد خواهد ساخت.

یکی از آسیب‌های شعارزدگی این است که افراد شعارگرا، اغلب نقدناپذیر هستند؛ زیرا نقد به ویتترین شعارهایشان لطمه وارد می‌کند. لطفاً بفرمایید که بسا به‌کار گرفتن نقد و تضعیف در یک بستر، چگونه می‌توان باز هم به عملی شدن اهداف سند چشم‌انداز امیدوار بود؟

ما همیشه به لطف خدا، افرادی را به‌عنوان الگو داریم. بهترین الگوی ما شهدای ما هستند که عمل‌شان توحیدی است. ما می‌توانیم از این افراد و شعار آن‌ها استفاده کنیم. شهدا شعارهایی دارند که گویای آرمان‌شان بود و به آن‌ها عمل کردند. خوش‌بختانه جامعه ما سرشار از این چهره‌ها و آثار آن‌هاست.

کسانی که با عزم شهادت به جبهه‌ها می‌رفتند، در بستر اجتماع

من باید تعداد مراکز فرهنگی دو برابر شوند.

نظرتان درباره هم‌سو کردن این مراکز فرهنگی چیست؟

نیازی نیست هم‌سو شوند، تنها کافی است سیاست‌های واحد یا چشم‌انداز واحد و روشنی داشته باشند و همه نیروهای خود را بسیج کنند و از نقاط مختلفی که ایستاده‌اند به آن چشم‌انداز نظر بیندازند و راه رسیدن به آن را فراهم کنند. ممکن است در یک محیط، لازم باشد با شکل خاصی این حرکت صورت بگیرد. لذا من نه تنها با داشتن مراکز فرهنگی متعدد مخالف نیستم، بلکه موافق نیز هستم. اما نگرانی ما این است که به آن چشم‌انداز ایمان نداریم و هر یک کار خود را انجام می‌دهیم. مثلاً از حدود ۱۹ سال پیش، سیاست فرهنگی این نظام در شورای عالی انقلاب فرهنگی در حضور مقام معظم رهبری که در آن زمان رئیس‌جمهور بودند و رئیس شورای عالی انقلاب تعیین می‌شد. ممکن است اگر امروز به آن سیاست‌ها مراجعه کنیم نیاز به بازنگری هم باشد و البته هیچ اشکالی هم در تجدید نظر کردن در آن‌ها نیست؛ اما سؤال این است که این سیاست‌ها چقدر پی‌گیری و اجرا شده است.

مگر مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، در حکم قانون نیست؟

خیر، اما به هر حال این تدبیرها در شورا تصویب شده است. از سویی ملاحظه کنید که اصحاب فرهنگ، هنر، مطبوعات، رسانه‌ها و صدا و سیما می‌آید، همه می‌گویند که سیاست فرهنگی نداریم. اما موضوع، نداشتن تدبیر کلان فرهنگی نیست؛ این سیاست‌ها، بارها گفته شده و تنها باید پی‌گیری شوند. مشکل بیش‌تر مربوط به ناآگاهی اهالی فرهنگ از سیاست‌های فرهنگی و عدم اعتقاد به آن‌هاست. اگر هر کسی در این کشور پشت تریبون قرار می‌گیرد، شعاری بدهد که به آن باور ندارد؛ احساس ناپاوری در جامعه به‌وجود می‌آید و به مفاهیم آن شعارها هم صدمه می‌زند. به این

اگر جامعه به‌نوعی ناهنجاری دچار شود، باید نخست از کسانی که مسئولیت و قدرت در اختیارشان است، بازخواست کرد. بعد از آن‌ها، وظیفه اصلاح جامعه بر دوش نخبگان، فرهیختگان، محققان و آن‌هایی است که به هر شکلی بر جامعه نفوذ و تاثیر دارند.



ما باید الگوهای ممتازی را که در راس آن‌ها شهدای ما هستند و بعد، افراد صالح و شایسته‌ای که در فضای انقلاب تنفس کرده و تربیت شده‌اند را مورد توجه قرار دهیم تا سره از ناسره جدا شوند

در لایه زیرین تهاجمات قرار می‌گیرند و در نتیجه، تشخیص، تشخیص سره از ناسره بسیار دشوار می‌شود.

از سویی افراد شعارزده هم خود را نقدناپذیر می‌دانند و همه این‌ها معضلی بر معضلات فرهنگی ما می‌افزایند. فکر می‌کنم بهترین راه برای نقد افراد شعارزده، گرایش به سمت الگوهای واقعی است.

بهبتر نیست به بحث مهندسی اجتماعی و تعریف آن بپردازیم؟

من فکر می‌کنم در کنار بحث بنیادی و ژرف مهندسی فرهنگی و برای رفع همان دغدغه‌ها و نگرانی‌ها به مهندسی اجتماعی هم نیاز داریم. مهندسی اجتماعی یعنی روشی برای تنظیم رفتارها و مناسبت‌های اجتماعی در کشور.

به‌عنوان مثال، ما یک ملت باادب بوده‌ایم و هستیم و نباید اجازه دهیم که بی‌ادبی در سطح جامعه یک امر معمولی تلقی شود که این امر به مهندسی اجتماعی نیاز دارد. یعنی جامعه باید افراد بی‌ادب را از خود طرد کند.

البته ما باید این‌گونه افراد را به‌گونه‌ای اجتماعی تربیت کنیم، و بخشی از این وظیفه برعهده آموزش و پرورش است. خود ما نیز تحت تاثیر آموزگاران خود تربیت شده‌ایم و گاهی نقش آن‌ها بیش‌تر از نقش پدر و مادرمان بوده است.

ولی امروز در رسانه‌ها هم شاهد استعمال کلمات زشت و ناپسند هستیم؛ نه فقط کلمات، بلکه رفتارهای ناهنجاری که متأسفانه تقلید هم می‌شوند.

درست همین بی‌نزاکتی است که نیاز به مهندسی اجتماعی دارد. حتی ما در خرید و فروش هم شاهد این بی‌ادبی هستیم. مثلاً بیش‌تر اوقات وقتی برای خرید به فروشگاه می‌رویم، احساس می‌کنیم علاوه بر پرداخت بهای کالایی که خریده‌ایم، به فروشنده نوعی بدهی هم داریم. در حالی که خریدار باید عزیز باشد و فروشنده باید به شما که خریدار هستید توجه کند و سوالات شما را پاسخ دهد.

خاصی بودند؛ اما متأسفانه امروز باید ببینیم چرا شرایط و بستر آن‌ها دیگر وجود ندارد؟ آیا ایمان‌مان ضعیف شده است، یا اعتماد ما آسیب دیده است؟

یک گروه از الگوهای ممتازی که باید پرچم‌دار باشند و در سطح جامعه نورافشانی کنند، قشر روحانی هستند. تصور کنید اگر خدای ناکرده انحراف یا خطایی در این قشر معظم دیده شود، چه آثار سوء گسترده‌ای دارد.

حضرت امام (ره) و هم‌چنین مقام معظم رهبری، بارها بر این نکته تاکید فرموده‌اند که یک عالم فاسد، عالم را به فساد می‌کشاند. لذا ما باید الگوهای ممتازی را که در راس آن‌ها شهدای ما هستند و بعد، افراد صالح و شایسته‌ای که در فضای انقلاب تنفس کرده و تربیت شده‌اند را مورد توجه قرار دهیم تا سره از ناسره جدا شوند.

زمانی که در رسانه‌های جمعی ما، یک گل یا یک تیم ورزشی اهمیت بیش‌تری نسبت به فقر و محرومیت و دردهای اجتماعی دارند؛ چگونه انتظار دارید این الگوها به‌درستی معرفی شوند؟

به‌هیچ‌وجه منظور من این نیست که صدا و سیما همه برنامه‌های خود را به این مسائل اختصاص دهد؛ زیرا برنامه‌های تفریحی و ورزشی هم باید پخش شود. اما وقتی ما به افراط و تفریط دچار می‌شویم، طبیعی است که این الگوها در لایه‌های زیرین فراموش می‌شوند و بعد هم آرام‌آرام، مردم اعتقاد و اعتماد خود را به آن‌ها از دست می‌دهند. درنهایت آسیب این بی‌اعتمادی به حوزه‌های دیگر مثل سیاست و اقتصاد هم سرایت می‌کند.

اما بپردازیم به نقد شعارزدگی. این وظیفه ماست که الگوهای راستین را شناسایی و معرفی کنیم. در همین حوزه فرهنگ و هنر، وقتی افرادی را با القاب مختلفی مثل استاد، شیخ، چهره پیش‌کسوت و... معرفی می‌کنیم؛ درواقع آن‌ها را به‌عنوان الگو به جامعه شناسانده‌ایم.

طبیعی است که چهره‌ها و الگوهای واقعی که باید در معرض نگاه عموم باشند و زندگی و رفتارشان زیربنای فرهنگ‌سازی قرار گیرد،

در بیمارستان، پرستار باید مراقب بیماران باشد؛ اما به عکس، بیماران مراقب پرستاران هستند. به این صورت که انجام بعضی وظایف خود را به بیماران واگذار می‌کنند.

پس اگر این مناسبات اجتماعی به هم بریزد، ما دچار مشکلات بی‌شمار می‌شویم که پیش‌زمینه ظهور ناهنجاری‌های عمیق فرهنگی است. بنابراین در کنار مهندسی فرهنگی، به مهندسی اجتماعی هم نیازمندیم. فراموش نکنیم که در این امور باید متخصصان در میدان حاضر شوند؛ مثلاً وقتی امروز در کشور، دومین دلیل مرگ و میر را تصادفات رانندگی اعلام می‌کنند، همه وزارت راه و ترابری و راهنمایی و رانندگی را مسؤول می‌دانند؛ در حالی که مسؤول اصلی این امر که با سلامت و مرگ و میر مردم سر و کار دارد، وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی است.

یعنی در این موضوع باید وزارت بهداشت پاسخ‌گو باشد؟

اولین دلیل مرگ و میر در کشور ما بیماری‌های قلبی و عروقی است. یکی از عوامل بروز این بیماری‌ها بالا بودن کلسترول است. علت افزایش میزان کلسترول هم استفاده از روغن جامد است. آیا برای مبارزه با بیماری‌های قلبی و عروقی، سراغ کارخانه‌های تهیه روغن جامد می‌رویم؟ در مورد مساله تصادف هم همین طور است. مشکل ما این نیست که جاده باریک است تا در نتیجه آن، وزارت راه را مسؤول بدانیم. در تمام دنیا هم راه‌های باریک وجود دارد و مردم هم در همین جاده‌ها رانندگی می‌کنند. اما چرا در کشور ما این آمار وحشتناک وجود دارد؟ اگر این‌جا اتوبان ۶ بانده هم بکشیم، باز از سمت راست شما سبقت می‌گیرند.

ارتباط و نسبت وزارت بهداشت با تصادفات جاده‌ای چیست؟

همان‌طور که عرض کردم ارتباط وزارت بهداشت با این موضوع مثل مورد مرگ و میر در اثر بیماری‌های عروقی است. مساله مهم و قابل تعمیم این است که باید فضا را برای ورود متخصصان امر بهداشت و سلامت باز کنند.

این معضل با صحنه‌سازی‌های صدا و سیمایی و آوردن یک بال‌گرد یا یک ماشین با چراغ گردان حل نمی‌شود. نباید فراموش کنیم که این موضوع با سلامت مردم ارتباط دارد. در این بخش همه باید کمک کنند؛ اما مشکل این‌جاست که تا به حال با یک متخصص بهداشت و درمان در این زمینه صحبت نشده است.

بنابراین در موضوع مهندسی اجتماعی باید دقت کنیم تا از افرادی که کوچک‌ترین تخصص یا نگاه تربیتی ندارند، کمک بگیریم. مهندسی اجتماعی باید تحت مدیریت متخصصان علوم تربیتی، رفتاری و جامعه‌شناسان و افرادی از این دست باشد.

در بحث مهندسی فرهنگی، نیروهای دارییم با عنوان مدیریت اجرایی که مدیرهای فرهنگی صرف هستند. به این معنی که شاید بتوانند فقط به لحاظ نظری کاری انجام دهند، ولی پیش‌بردی در کار آن‌ها نیست و بازدهی ندارند؛ چرا که در سیستم اجرایی نبوده‌اند. اما در بحث استفاده از مدیران در بخش فرهنگ و رسیدن به برنامه‌های سند چشم‌انداز، از کدام طیف مدیران باید استفاده کنیم؟

اصولاً این معجون فرهنگی که امروزه با آن مواجه هستیم، حاصل برآیند چند عامل اصلی است. یک عامل آن، تهاجم دشمن است که با تمام امکانات و قوای خود به میدان آمده و مشغول فعالیت است. عامل دیگر، وضعیت فرهنگی کنونی به‌خاطر غفلت مدیران فرهنگی تا امروز است. بخش دیگر هم تاثیر سایر حوزه‌ها مثل اقتصاد و سیاست در امر فرهنگ است. نقش اقتصاد و تاثیراتی که بر حوزه فرهنگی دارد، قابل توصیف نیست. یعنی این‌که وقتی شما نمی‌توانید آموزش عالی کشور را به‌نجوی مدیریت کنید که همه جوان‌های کشور از تحصیل برخوردار شوند و فقط دویست هزار نفر را از طریق کنکور در دانشگاه‌ها می‌پذیرند، در حقیقت یک میلیون

و دویست هزار جوان را به امان خود رها می‌کنید؛ حال اگر این تعداد افراد را با خانواده‌های‌شان در نظر بگیریم و ضرب در پنج کنیم، با وابستگان‌شان به حدود ده میلیون نفر می‌رسند.

برای آن دویست هزار نفری هم که وارد دانشگاه می‌شوند، هیچ برنامه‌ای ارائه نمی‌شود. آن وقت ما توقع داریم آن ده میلیون نفر، حرف کسی چون من را هم بپذیرند که من بیایم و به آن‌ها بگویم خداپرست، متقی و متدین باقی بمانید. هنوز این موضوعات، در زمره مسائل عمیق اجتماعی یا سیاسی قرار نگرفته‌اند.

در این شرایط، آموزش یک امر تکراری و بی‌خاصیت می‌شود. زیرا با توجه به ارتباط اقتصاد با زندگی روزمره و معیشت، آثار ویران‌گری هم دارد. بخش‌هایی از فرهنگ، نتیجه تاثیر سایر حوزه‌ها در فرهنگ است و مگر بدون حل این مسائل، امکان حل مشکلات فرهنگی مان وجود دارد؟

بنابراین مهم نیست که کدام طیف از افراد در این حوزه مشغول به کار شوند، بلکه کافی است که مدیران آموزشی هوشیار باشند. اگر مدیران غافلی در این عرصه حضور یابند و همه مشکلات را طبیعی تلقی کنند، اگر از تاثیر حوزه‌های دیگر بر حوزه فرهنگی بی‌اطلاع باشند و به آن اهمیت ندهند؛ یورش دشمن آغاز می‌شود و این افراد هم روش برنامه‌ریزی برای مقابله با این تاثیرات را نمی‌دانند و ارزش جایگاه و مقام خود را هم نخواهند دانست. همان‌طور که مقام معظم رهبری فرموده‌اند، مدیران فرهنگی اولاً باید انسان‌هایی بیدار و دشمن‌شناس باشند و دیگر این‌که خود، افرادی باشند که بر این حوزه تسلط و آشنایی کافی داشته باشند.

حال که صحبت از دشمن‌شناسی به میان آمد و بخش مهمی از چشم‌انداز هم به این موضوع اختصاص داده شده است، در این مورد توضیح دهید.

بعضی‌ها در گذشته می‌گفتند تهاجم فرهنگی وجود ندارد، تبادل فرهنگی صورت گرفته است و جایگاه خود را دارد و منکر این پدیده هم بودند. با گذشت زمان، حتی خود این عده هم باور کردند که اتفاق‌هایی در حال وقوع است. نه تنها در مملکت ما، که در سایر کشورها هم این پدیده ملاحظه می‌شود؛ تا جایی که کشورهای پیشرفته هم شروع به اعتراض کردند. همان‌طور که می‌دانید اعتراض کشور فرانسه از همه معروف‌تر است. این تهاجم به این معنی بود که باید آمریکا به سمبل جهان تبدیل شود.

خصوصیت این سمبل چیست؟

خشونت، سکس، ولنگاری، بی‌بندوباری و مصرف‌زدگی. بارها بر این نکته تاکید کرده‌ام که زمانی هجوم دشمن اتفاق می‌افتد که در درون جامعه، منافذی وجود داشته باشد؛ آن‌ها هم به‌دنبال این منافذ هستند. همین‌که این منافذ را پیدا کردند، در اعتقادات و باور و ایمان ملت نفوذ می‌کنند. اگر این ایمان و اعتقاد را سپر دفاعی بدانیم، باید بدانیم دشمن در جست‌وجوی پیدا کردن منفذی در این سپر دفاعی است. درمورد تهاجم فرهنگی هم آن‌ها لشکرکشی نکردند؛ بلکه توسط خود ما این کار را انجام دادند. ذوق و سلیقه ما را تغییر دادند و این تغییرات را طبیعی جلوه‌گر کرده‌اند و مثلاً گفتند که در سال ۱۳۵۷، انقلابی اتفاق افتاد و تمام شد.

یعنی انقلاب را نوعی آرمان‌گرایی گذرا معرفی کردند؟

بله و به تدریج این تغییرات را به‌وجود آوردند و خواسته‌شان را عملی کردند و وارد زندگی مردم شدند. بعد هم به فکر تغییر شکل افتادند. به همین منوال، قدم‌به‌قدم وارد شدند و اعتقادات اصلی مردم را هدف گرفتند بنابراین، اگر ما در باورهای مان چنین منفذهایی نداشته باشیم، دشمن هم نمی‌تواند به ما حمله کند و اتفاقاً در تهاجم فرهنگی یکی از مهم‌ترین عوامل، غفلت مدیران است. باید بدانیم که در جاهای دیگر مانند حوزه سیاست و اقتصاد هم آن‌ها منفذهایی را یافته‌اند و از این راه، تهاجم خود را آغاز کرده‌اند. ■

ما يك ملت باادب بوده‌ایم و هستیم و نباید اجازه دهیم که بی‌ادبی در سطح جامعه يك امر معمولی تلقی شود که این امر به مهندسی اجتماعی نیاز دارد. یعنی جامعه باید افراد بی‌ادب را از خود طرد کند